

تفسیر سورہ

حشر



سیمای سوره حشر

این سوره بیست و چهار آیه دارد و در مدینه نازل شده است. به مناسب کلمه‌ی «حَشْر» که در آیه دوم آمده، آن را «حشر» نام‌گذاری کرده‌اند. البته مراد از آن، حشر در قیامت نیست، بلکه اجتماع مردم برای کوچ کردن است.

آغاز و انجام این سوره درباره تسبیح همه موجودات هستی برای خداوند است و محتوای آن بیشتر درباره همکاری منافقان با یهودیان مدینه برای توطئه علیه مسلمانان است که قرآن می‌فرماید: نقشه‌های آنان به جایی نمی‌رسد و جز خواری و شکست چیزی برای آنها بدنبال ندارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان.

﴿۱﴾ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است برای خدا تسبیح کنند (و خدا را به پاکی می‌ستایند) و اوست عزیز حکیم.

نکته‌ها:

- در قرآن، حدود ۸۵ بار واژه «تسبیح» بکار رفته است. در نماز نیز در حالات مختلف رکوع، سجود و قیام، موضوع تسبیح خدا به طور برجسته به چشم می‌خورد.
- تسبیح در لغت، به معنای شنا و حرکت تند در آب و هوا است و در اصطلاح، منزّه دانستن خداوند از عیب‌ها و سرعت در عبادت اوست.
- خداوند دارای دو نوع صفات است: ثبوتیه و سلبیّه؛ ثبوتیه، کمالات خدا را بیان می‌کند، مثل علم و قدرت، اما سلبیّه، خداوند را از هرگونه عجز و جهل و نیاز منزّه می‌داند. تسبیح، نسبت به صفات سلبیّه است و حمد، نسبت به صفات ثبوتیه.
- در مواردی از قرآن و نماز، تسبیح و حمد الهی در کنار هم آمده‌اند. «یسَّبِّحُ بِحَمْدِهِ»^(۱)، «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ» و این جمع میان صفات ثبوتیه و سلبیّه است، به این معنا که گوینده، هم خداوند را از هر عیبی دور می‌داند و هم به خاطر دریافت الطاف الهی، او را ستایش می‌کند.

تسبیح موجودات

بعضی گفته‌اند مراد از تسبیح موجودات، تسبیح تکوینی است نه تشریحی، یعنی همه‌ی موجودات به زبان حال، نه زبانِ قال، خدا را تسبیح و تنزیه می‌کنند، زیرا آفرینش هر موجودی، دلیل بر علم و حکمت و قدرت خداوند و منزّه بودن او از هر گونه جهل و لغو و عجز است. پس نیازی نیست که موجودات، به زبان تسبیح بگویند، بلکه وجودشان، تسبیح خداوند است.

اما به نظر می‌رسد مراد قرآن از تسبیح موجودات، تسبیح با زبان باشد، زیرا: اگر آفرینش حکیمانه موجودات نشانه تسبیح باشد، ما این نشانه را می‌فهمیم در حالی که خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: شما تسبیح موجودات را نمی‌فهمید. ﴿لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^(۱)

اگر آفرینش موجودات نشانه‌ی تسبیح باشد، این نشانه زمان خاصی ندارد، در حالی که در بعضی آیات، تسبیح موجودات، در زمان خاص مطرح شده است. ﴿بِالْعَشِيِّ وَالْإشْرَاقِ﴾^(۲) اگر آفرینش موجودات نشانه تسبیح باشد آفرینش کل هستی نشان است نه بعضی، در حالی که قرآن گاهی نام بعضی از پدیده‌ها را می‌برد مانند غرّش رعد. ﴿يَسْبِيحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ﴾^(۳) اگر آفرینش، نشانه تسبیح بود، مثل ساختمان زیبا که مهندس و معمار خود را ستایش می‌کند، پس چرا می‌فرماید: ﴿كُلٌّ قَدْ عَلَّمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ﴾^(۴) موجودات به نماز و تسبیح خود علم دارند و این امر از روی درک و شعور است نه تکوینی و ناآگاهانه.

اگر تسبیح، تکوینی است، پس چرا کوه‌ها، فقط با حضرت داود تسبیح می‌گفتند، بلکه باید بدون آن حضرت نیز تسبیح داشته باشند. ﴿أَنَا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحُنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإشْرَاقِ﴾^(۵)

□ تسبیح خداوند، از موجودات هستی قطع نمی‌شود. در بعضی سوره‌ها به صورت فعل ماضی آمده است: ﴿سَبَّحَ﴾ و در بعضی فعل مضارع. ﴿يَسْبِيحُ﴾

۳. رعد، ۱۳.

۲. ص، ۱۸.

۱. اسراء، ۴۴.

۵. ص، ۱۸.

۴. نور، ۴۱.

پیام‌ها:

- ۱- موجودات آسمان‌ها و زمین، نوعی شعور و درک دارند. ﴿سَبِّحْ لِلَّهِ﴾
- ۲- اگر بعضی انسان‌ها اهل تسبیح نیستند، در عوض، تمام هستی تسبیح‌گوی خدا هستند. ﴿سَبِّحْ لِلَّهِ...﴾
- ۳- عزّت و حکمت الهی است که همه را به تسبیح وادار می‌کند. ﴿سَبِّحْ لِلَّهِ... و هو العزيز الحكيم﴾
- ۴- گرچه قدرت، در افراد عادی مایه از دست دادن تعادل است، ولی خداوند هم قدرت دارد و هم همه کارهایش حکیمانه است. ﴿العزيز الحكيم﴾

﴿۲﴾ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِّنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ

اوست آن که کسانی از اهل کتاب را که کفر ورزیدند برای اولین بار از خانه‌هایشان بیرون راند، با آنکه شما گمان نداشتید که آنان (با داشتن آن همه قدرت، به آسانی) بیرون روند و خودشان گمان می‌کردند که قلعه‌ها و حصارهایشان آنان را از قهر خدا مانع خواهد شد، اما قهر خدا از راهی که گمان نمی‌کردند بر آنان وارد شد و در دل‌هایشان ترس و وحشت افکند (به گونه‌ای که) خانه‌های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان خراب می‌کردند، پس ای صاحبان بصیرت عبرت بگیرید.

نکته‌ها:

- سه قبیله از یهودیان به نام‌های بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع به مدینه هجرت کرده و

در آن جا ساکن شدند و با پیامبر اکرم ﷺ پیمان عدم تعرض بستند، اما بعد از جنگ احد گروهی از آنان با مشرکان مکه علیه مسلمانان توطئه کردند، پیامبر آگاه گردید و با آنان برخورد کرد، یکی از بزرگان آنان به نام کعب بن اشرف کشته و میان یهودیان تزلزل ایجاد شد و به قلعه‌ای پناهنده شدند. مسلمانان با دستور پیامبر قلعه را محاصره کردند. بعد از چند روز محاصره و جنگ، یهودیان پذیرفتند که از مدینه خارج شوند. آنها آن مقدار که توانستند اموالشان را با خود بردند و آن مقدار که نتوانستند هنگام رفتن، خانه‌های خود را تخریب نمودند تا به دست مسلمانان نیفتد.^(۱)

□ کلمه «حشر» به معنای جمع کردن و بیرون راندن از محل سکونت است.

□ ترس در دل دشمن، به عنوان یکی از امدادهای الهی شمرده شده است. «قذف فی قلوبهم الرعب»، «سألنی فی قلوب الذین کفروا الرعب»^(۲) «سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب»^(۳) آری، ترس سبب فرار دشمن و پیروزی مسلمین بدون خونریزی می‌شود. در حدیث می‌خوانیم: سه لشکر برای یاری حضرت مهدی علیه السلام می‌آیند، فرشتگان، مؤمنان و رعب.^(۴)

□ تاریخ، گذرگاه است نه توقف‌گاه. «فاعتبروا» از واژه «عبر» به معنای عبور کردن از ظاهر و رسیدن به باطن است. کلمه «عبارت» به معنای عبور از لفظ و رسیدن به معناست و «تعبیر خواب»، عبور از ظاهر رؤیا به باطن آن است.

□ اندیشه کردن و عبرت گرفتن یک عبادت است، چنانکه در روایات می‌خوانیم: «کان اکثر عبادة ابي ذر التفكير و الاعتبار»^(۵)، بیشترین عبادت ابوذر، اندیشیدن و عبرت آموختن بود. □ نه مهر الهی در انحصار محاسبات ما است، «یرزقه من حیث لا یحتسب»^(۶) و نه قهر او. «فاتاهم الله من حیث لم یحتسبوا»

□ خداوند در دل‌ها تصرف می‌کند. گاهی آرامش نازل می‌کند: «انزل السکینة فی قلوب

۱. تفسیر نمونه. ۲. انفال، ۱۲. ۳. آل عمران، ۱۵۱.

۴. تفسیر نمونه از اثبات الهدی، ج ۷، ص ۱۲۴. ۵. خصال صدوق.

۶. طلاق، ۳.

المؤمنين﴾^(۱) و گاهی ترس می افکند. ﴿قذف فی قلوبهم الرعب﴾

پیام‌ها:

- ۱- قهر خداوند نسبت به کفار، حکیمانه و به خاطر پیمان شکنی یهودیان است.
﴿العزیز الحکیم هو الذی اخرج﴾
- ۲- نشانه عزت خداوند، تار و مار شدن یهودیان پیمان شکن و توطئه گر است.
﴿العزیز الحکیم هو الذی اخرج﴾
- ۳- تمام پیروزی‌ها از اوست. ﴿هو الذی اخرج الذین کفروا...﴾
- ۴- حساب اهل کتاب از حساب توطئه گران جداست. ﴿الذین کفروا من اهل الکتاب﴾
- ۵- تبعید از وطن، یکی از عذاب‌های الهی است. ﴿هو الذی اخرج... من دیارهم﴾
- ۶- قهر الهی می تواند در اولین مرحله قلع و قمع کند. ﴿لاول الحشر﴾
- ۷- قدرت هیچ کس و گروهی را پایدار ندانید. ﴿ما ظننتم ان یمخرجوا﴾
- ۸- محاسبات کفار، همیشه واقع بینانه نیست. ﴿ظنوا انهم مانعتم حصونهم﴾
- ۹- کیفر کسی که از تعهدات و پیمان‌های اجتماعی خارج می شود، آن است که از وطن خارج شود. ﴿ان یمخرجوا...﴾
- ۱۰- در جنگ و جهاد، تمام محاسبات نباید بر اساس تجهیزات و امکانات مادی باشد. ﴿فاتاهم الله من حیث لم یحتسبوا﴾
- ۱۱- تخریب ساختمان‌های دشمن، در مواردی جایز است. ﴿یمخرجون بیوتهم بایدیم و ایدی المؤمنین﴾
- ۱۲- آنجا که اراده خدا باشد، دوست و دشمن دست به یک کار می زنند. ﴿یمخرجون بیوتهم بایدیم و ایدی المؤمنین﴾
- ۱۳- خداوند هم سبب ساز است و هم سبب سوز، ترس را سبب قرار می دهد و دزها را از سببیت می اندازد. ﴿قذف فی قلوبهم الرعب﴾

۱. فتح، ۴.

۱۴- مطالعه تاریخ، سرگرمی نیست، وسیله عبرت است. «فاعتبروا...»

۱۵- استفاده از تاریخ، بصیرت می‌خواهد. «فاعتبروا یا اولی الابصار»

﴿۳﴾ وَلَوْلَا أَن كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي
الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ

و اگر این نبود که خداوند، بیرون شدن از خانمان را بر آنان نوشته بود، همانا آنان را در دنیا عذاب می‌کرد و البته در آخرت عذاب آتش دارند.

﴿۴﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ تَشَدِيدٌ

الْعِقَابِ

این کیفر به خاطر آن است که آنان با خدا و رسولش دشمنی کردند و هر کس با خدا دشمنی کند پس (بداند که) عقاب خداوند سخت است.

نکته‌ها:

- «جلاء» ترک دیار و وطن به خاطر گرفتاری و بلاست.
- «شاقوا» از «شقی» به معنای ایجاد شکاف و جدایی و جبهه‌گیری و دشمنی است.
- در سوره مجادله آیه ۲۱ فرمود: ﴿كُتِبَ اللَّهُ لَإِبْرَاهِيمَ إِيمَانًا أَن يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لِي وَرَبِّي وَإِنَّ إِلَهًا مَّا دُعُوا﴾ و در این آیه می‌فرماید: ﴿كُتِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءُ﴾ یعنی هم پیروزی و هم جلائی وطن با اراده الهی است.
- مشابه آیه ۴، در سوره انفال آیه سیزدهم که درباره جنگ بدر آمده است.
- «شدید العقاب» بودن منافاتی با «ارحم الراحمین» بودن خداوند ندارد زیرا هر کدام در جای خود است، در دعای افتتاح می‌خوانیم: «و ايقنت أنك ارحم الراحمين في موضع العفو و الرحمة و اشد المعاقبين في موضع النكال و النعمة»

پیام‌ها:

۱- حداقل کیفر پیمان شکنی، تبعید و جلائی وطن است. (بنی نضیر به خاطر

- توطئه و خیانت مستحق کیفر سخت بودند ولی آن حکم به تبعید شدنشان تبدیل شد.) ﴿لَوْلَا اَنْ كَتَبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا﴾
- ۲- ستیزه جوئی، سبب قهر الهی و تبعید بنی نضیر شد نه یهودی بودن آنان. ﴿ذٰلِكَ بِاَنْهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ﴾
- ۳- خداوند عادل است و کیفرهای او بر اساس عملکرد انسان و عادلانه است. ﴿ذٰلِكَ بِاَنْهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ﴾
- ۴- جبهه گیری در برابر رهبر آسمانی، در واقع جبهه گیری در برابر خداست. (در ابتدای آیه، جبهه گیری در برابر خدا و رسول است ولی پایان آن، جبهه گیری در برابر خداوند مطرح شده است.) ﴿شَاقُّوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ... يَشَاقُّ اللّٰهَ﴾

﴿۵﴾ مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّيْنَةٍ اَوْ تَرَكْتُمْوهَا قَائِمَةً عَلٰى اَصْوِلِهَا فَبِاِذْنِ اللّٰهِ وَ لِيُخْزِيَ الْفٰسِقِيْنَ

آنچه از درخت خرما قطع کردید یا آن را ایستاده بر پای خود وا گذاشتید، همه به خواست و فرمان خداوند بود و (خداوند می خواست) فاسقان را خوار گرداند.

نکته ها:

- به گفته راغب در مفردات، کلمه «لینه» به معنای نرمی است و به درخت خرما نیز که میوه ای نرم دارد، گفته می شود.
- اسلام، رزمندگان را از مسموم کردن آب و قطع درختان منع می نماید ولی گاهی به دلیل مزاحمت درخت برای حرکت رزمندگان و یا برای ضربه زدن به روحیه کافران پیمان شکن، فرمان قطع درخت صادر می شود. شاید آیه پاسخی به تردید مسلمانان در صحت عمل خویش یا اشکال یهود نسبت به قطع درختان باشد که قرآن می فرماید: این فرمان، از طرف خدا بود.

پیام‌ها:

- ۱- در جبهه جنگ، تمام حرکات باید زیر نظر فرمانده باشد. ﴿ما قطعتم... فباذن الله﴾
- ۲- در شرایطی، تخریب منازل و قطع اشجار لازم است. ﴿بخریون بیوتهم... قطعتم...﴾
- ۳- قطع کردن یا نکردن درختان، حدودی دارد که باید با جواز الهی انجام گیرد. ﴿ما قطعتم... او ترکتم... فباذن الله﴾
- ۴- فسق انسان، در هدر رفتن اموال او اثر دارد. ﴿قطعتم... الفاسقین﴾
- ۵- کارهای ایدایی در جبهه مانعی ندارد. ﴿لیخری الفاسقین﴾

﴿۶﴾ وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

و آنچه را خداوند از (اموال) آنان به رسولش باز گرداند (شما برای آن زحمتی نکشیده‌اند)، نه اسبی بر آن تاخنتید و نه شتری راندید، بلکه خداوند، پیامبران خود را بر هر که بخواهد مسلط می‌سازد و خداوند بر هر چیز قادر است.

نکته‌ها:

- «افاء» از «فیئ» به معنای بازگشت است و مقصود، اموال و غنایمی است که بدون جنگ و خونریزی، در اختیار رهبر مسلمین قرار می‌گیرد. شاید دلیل آنکه به آن «فیئ» گویند، این باشد که اموال به صاحب اصلی خود که اولیای الهی هستند برمی‌گردد، زیرا خداوند تمام مواهب جهان را برای مؤمنان و پیش از آنان، برای پیامبران آفریده است و دیگران گرچه به صورت شرعی یا عرفی مالکند، ولی مالک اصلی، آن بزرگواران هستند.
 - «اوجفتم» به معنای تاختن با اسب و شتر است. «خَیْل» یعنی اسب و «رِکَاب» یعنی شتر.
 - اموالی که در اختیار مسلمانان قرار می‌گیرد، چند نوع است:
- الف. اموالی که در جبهه از طریق جنگ به دست می‌آید، که غنیمت نام دارد و مجاهدان مالک آن می‌شوند ولی باید خمس آن را بدهند.

ب. اموالی که بدون درگیری و حمله بدست می‌آید، که نام آن فیئ است و در این آیه حکم آن بیان شده است.

ج. اموالی مثل زمین‌های موات، کوه‌ها، رودخانه‌ها و نیزارها که نامش انفال است و در اول سوره انفال حکم آن آمده است.

□ بر اساس این آیه، اموالی که بدون تاخت و تاز نصیب مسلمین می‌شود در اختیار پیامبر است، نه مجاهدان و پیامبر طبق صلاحدید خود که در آیه بعد می‌گوید، میان گروه‌هایی تقسیم می‌فرماید.

□ دستورات اسلام حکیمانه است، در آنجا که با شرکت در جبهه چیزی بدست آید، مالک می‌شوند ولی در مواردی که زحمت‌نکشیده مالی حاصل شود، مربوط به رهبر آسمانی است.

پیام‌ها:

- ۱- قانون «فیء» مربوط به تمام انبیا بوده است. ﴿رسوله... رسله﴾
- ۲- در مسائل مالی، حتی پیامبر اکرم ﷺ بدون اذن خدا دست به تصرف نمی‌زند. ﴿ما افاء الله على رسوله﴾
- ۳- تمام پیروزی‌ها، از راه جنگ و جهاد نیست. ﴿فا اوجفتم من خيل و لا ركاب﴾
- ۴- سلطه اولیای خدا، چون به اراده و فرمان اوست، ارزشمند است. ﴿يسلط رسله على من يشاء﴾
- ۵- آنجا که اراده الهی باشد، دژها و حصارها اثری ندارند. ﴿مانعتهم حصونهم... ولكن الله يسلط رسله على من يشاء﴾

﴿۷﴾ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

آنچه را خداوند از اهل آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، پس برای خدا و برای رسول و برای خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است تا (این اموال) تنها میان ثروتمندان شما در گردش نباشد و آنچه پیامبر برای شما آورده بگیرید و آنچه شما را از آن بازداشته ترک کنید و از خدا پروا کنید، که خداوند، سخت کیفر است.

نکته‌ها:

- «دولة» به معنای گردش و دست به دست کردن اموال است.
- در قرآن، چهار مرتبه به لزوم پشتیبانی اقتصادی از اهل بیت پیامبر ﷺ اشاره و به پرداخت بخشی از خمس، فیء و دیگر درآمدها به آنان تأکید شده است: «و لذی القربی»^(۱)، «و لذی القربی»^(۲)، «و آت ذا القربی حقه»^(۳) و «فأت ذا القربی حقه»^(۴)
- در آیه چهارم این سوره برای کسانی که با پیامبر مخالفت می‌کنند، عبارت «شدید العقاب» آمده بود و در این آیه نیز برای افرادی که ممکن است به تقسیم فیء توسط پیامبر ایراد بگیرند، عبارت «شدید العقاب» آمده است.
- در این آیه، ابتدا حکم آمده، «فلله و للرسول و لذی...» سپس دلیل حکم، «کی لا یكون دولة...» و در پایان، توجه به احکام حکومتی پیامبر مطرح شده است.
- خداوند برای «ذی القربی» هم مقام معنوی را سفارش کرده «قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی»^(۵) و هم پشتوانه اقتصادی را. «ما افاء الله... لذی القربی»
- گرچه برای تقسیم فیء در این آیه شش مورد بیان شده ولی لازم نیست در تمام موارد به طور یکسان تقسیم شود.^(۶)
- فیء، به شخص رسول خدا ﷺ اختصاص ندارد بلکه برای موقعیت و مقام و جایگاه اوست و لذا بعد از پیامبر اسلام ﷺ در اختیار جانشینان بر حق او یعنی اهل بیت ﷺ است

۱. انفال، ۴۱. ۲. حشر، ۷. ۳. اسراء، ۲۶. ۴. روم، ۳۸. ۵. شوری، ۲۳. ۶. تفسیر احسن الحدیث.

و در زمان غیبت، در اختیار فقهای عادل بی هوی.
 □ هر کجا با تلاش رزمندگان به غنایم رسیدیم، تنها خمس آن میان شش گروه تقسیم می‌شود، چنانکه در آیه ۴۱ سوره انفال آمده است، ولی هر کجا بدون زحمت چیزی بدست آید، تماش میان آن شش گروه تقسیم می‌شود.

پیام‌ها:

- ۱- قوانین قرآن، کلی است، نه مخصوص به شأن نزول. (قانون فیئ مربوط به تمام مواردی است که کفار آن را رها کرده و رفته‌اند و مخصوص یهود بنی‌نضیر نیست. کلمه «ما» و «قرئ» نشان عمومیت است.) ﴿ما افاء الله علی رسوله من اهل القرئ﴾
- ۲- اموال کفار فراری در اختیار رهبر دینی است. ﴿ما افاء الله علی رسوله﴾
- ۳- نظام اسلامی به پشتوانه اقتصادی نیاز دارد که یکی از آنان فیئ و اموالی است که بدون جنگ، به خاطر فرار یا متارکه کفار نصیب مسلمانان می‌شود. ﴿ما افاء الله علی رسوله...﴾
- ۴- رعایت ادب و شئون، در سخن لازم است. (ابتدا نام خدا، سپس رسول خدا و سپس دیگران). ﴿لله و للرسول...﴾
- ۵- سهم خداوند، زیر نظر پیامبر در راه رضای خدا مصرف می‌شود. ﴿فلله...﴾
- ۶- فقرزدایی، جزء برنامه‌های اصلی اسلام است. ﴿و المساکین﴾
- ۷- اگر گردش ثروت در دست اغنیای مسلمانان ممنوع است، پس در دست کفار قطعاً مورد نهی است. ﴿کی لا یکون دولة بین الاغنیاء...﴾
- ۸- برنامه‌ریزان اقتصادی در نظام اسلامی باید به تعدیل ثروت و عدم تمرکز آن در دست یک گروه خاص توجه داشته باشند. ﴿کی لا یکون دولة بین الاغنیاء...﴾
- ۹- اطاعت از فرامین پیامبر واجب است زیرا پیامبر معصوم است، وگرنه به طور مطلق و بی چون و چرا دستوراتش واجب‌الاطاعه نبود. ﴿ما اتاکم الرسول فخذوه...﴾

- ۱۰- سنت پیامبر، لازم الاجرا است. ﴿ما اتاكم الرسول فخذوه﴾
- ۱۱- لازم نیست تمام دستورات در قرآن آمده باشد بلکه هر امر و نهی که در سخنان پیامبر آمده باشد باید اطاعت شود. ﴿ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا﴾
- ۱۲- در انجام فرمان پیامبر، سرعت به خرج دهیم. ﴿فخذوه... فانتهوا﴾ (حرف فاء برای سرعت است).
- ۱۳- در مسائل مالی و تقسیم آن لغزشگاهی است که باید با تقوا از آن گذشت. ﴿ما افاء الله و اتقوا الله﴾
- ۱۴- اطاعت بی چون و چرا از پیامبر، نمودی از تقوا است. ﴿ما اتاكم الرسول فخذوه... و اتقوا الله﴾
- ۱۵- بی تقوایی کیفری شدید دارد. ﴿و اتقوا الله ان الله شديد العقاب﴾
- ۱۶- یاد کیفر سخت، سبب تقوا است. ﴿و اتقوا الله... شديد العقاب﴾

﴿۸﴾ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ
فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ
الصَّادِقُونَ

(بخشی از فیئ) برای مهاجران فقیری است که از خانه‌ها و اموال خود بیرون رانده شدند و در پی فضل و رضوان الهی هستند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند، آنان همان راستگویانند.

نکته‌ها:

- این آیه به منزله شرح و تفسیری است برای مصارف شش گانه فیئ که از میان «مساکین» و «ابن السبیل» به سراغ آن گروه از فقرایی روید که امتیازاتی همچون هجرت در راه خدا و یاری رسول خدا را داشته باشند.
- از میان فقرا، مهاجران تبعید شده‌ای که خالصانه حامی دین هستند، اولویت دارند.

پیام‌ها:

- ۱- گرچه افراد نیازمند، نظری به اموال ما ندارند، «بیتغون فضلاً من الله» ولی ما باید آنان را بهره‌مند سازیم. «للفقراء»
- ۲- علاقه به وطن یک حق طبیعی و گرفتن این حق ظلم است. «اخرجوا من ديارهم»
- ۳- کسانی در ادعای دین‌داری صادقند که در عین فقر و آوارگی، حامی خدا و رسول باشند. «للفقراء... اخرجوا... ينصرون الله... هم الصادقون»
- ۴- کمالاتی قابل ستایش است که دائمی باشد. «بیتغون... ينصرون»
- ۵- دنیا همراه با آخرت ارزش دارد. «فضلاً... و رضواناً»
- ۶- افراد مخلص، الطاف الهی را فضل او می‌دانند، نه حق خود. «فضلاً من الله»
- ۷- صداقت با عملکرد روشن می‌شود نه با شعار. «ينصرون... الصادقون»

﴿۹﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

و کسانی که در دارالهجره (مدینه) و ایمان، قبل از مهاجران جای گرفتند و کسانی را که (از مکه) به سویشان هجرت نمودند دوست می‌دارند و در دل، نیازی به آنچه (از فیئ) به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند و اگرچه خود شدیداً در فقر هستند ولی مهاجران را بر خود مقدم می‌دارند و کسانی که از بخل نفس محافظت شوند، آنان همان رستگارانند.

نکته‌ها:

□ «تبوؤ» از «بوء» به معنای نزول در مکان است.^(۱) «خصاصة»، به فقری که سبب شکاف

۱. تفسیر مراغی.

- زندگی شود گفته می‌شود و «یوق» از «وقایه» به معنی حفاظت و کنترل است، «شُح» به معنای بخل همراه با حرص است.^(۱)
- در کنار بهره‌مند کردن مهاجران از فیئ، خداوند به ستایش انصار و مردم مدینه می‌پردازد که آنان، هم خانه‌هایشان را برای مهاجران آماده کردند و هم ایمانشان را کامل نمودند که تمام دستورات را بدون دغدغه عمل نمایند.
- در حدیث می‌خوانیم: امام جواد علیه السلام از اول شب تا صبح فقط یک دعا می‌کرد: «اللهم قنی شُحَّ نفسی» خدایا مرا از بخل حفظ کن. «فقلتُ جعلتُ فداك ما سمعتُ تدعو بغیر هذا، فقال علیه السلام فای شئ اشد من الشح» گفتیم: جانم فدایت، من جز یک دعا از شما نشنیدم. امام فرمود: چه چیزی خطرناک‌تر از بخل است.
- در حدیث دیگری می‌خوانیم: «لا یجتمع الشح و الايمان فی قلب رجل مسلم»^(۲)، بخل و ایمان در یک دل جا نمی‌گیرد.
- نجات از بخل، با کمک و امداد الهی ممکن است. کلمه «یوق» مجهول آمده، زیرا بازدارنده خداوند است.
- بسیاری از کمالات، مربوط به نجات از بخل است. جمله «یوق شح نفسه» به عنوان کلید، در آخر آیه آمده است.
- در ستایش از گروهی، نباید از گروه دیگر غافل شد تا ایجاد حساسیت شود. در آیه قبل از مهاجرین ستایش شد و این آیه از انصار ستایش می‌کند.
- مهم‌تر از مهمان‌دوستی، مهاجر دوستی است، زیرا مهمان چند روزی بیشتر نیست، ولی مهاجر مدّت‌ها.
- در تجلیل، سلسله مراتب و سوابق حفظ شود. اول مهاجران، بعد انصار و در آیه بعد از تابعین ستایش شده است.
- ایثار، یک کمال است اما نباید موجب خروج از حدّ اعتدال شود، چنانکه قرآن در آیه ۶۷

۱. مفردات راغب.

۲. تفسیر مجمع البیان.

سوره فرقان، در وصف عباد الرحمن می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾، آنان در انفاق، نه زیاده‌روی می‌کنند و نه کوتاهی، بلکه راهی میانه را در پیش می‌گیرند.

این موضوع، در روایتی از امام صادق علیه السلام نیز مورد تأکید قرار گرفته است.^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- بستر سازی برای ارائه خدمات به دیگران یک ارزش است. ﴿تَبَوُّوا الدَّارَ﴾
- ۲- هم ظاهر آراسته لازم است و هم باطن. ﴿تَبَوُّوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ﴾
- ۳- محبت به اهل ایمان مرز و بوم ندارد. ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾
- ۴- از ایثار و روحیات خوب دیگران نام ببرید. ﴿يُحِبُّونَ... يُؤْتِرُونَ﴾
- ۵- دوستی پایدار آن است که به خاطر کمالات، افراد را دوست بداریم، نه به خاطر نام و قبیله و چشم‌داشت. ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ﴾
- ۶- برای رشد نیکی‌ها از عواطف بهره بگیریم. ﴿هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾ (به جای «هاجر الی الرسول»)
- ۷- تظاهر به کمال ارزش ندارد، کمال آن است که در عمق جان باشد. ﴿لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً﴾
- ۸- خداوند از افرادی که حسد ندارند ستایش می‌کند. (معمولاً حسادت‌ها به هنگام تقسیم مال جلوه می‌کند. با اینکه پیامبر، فیئ را تنها به مهاجران داد ولی انصار چشم‌داشتی نداشتند.) ﴿لَا يَجِدُونَ... حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا﴾
- ۹- طبع بلند و دید وسیع مورد ستایش قرآن است. ﴿لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً﴾
- ۱۰- اظهار دوستی کافی نیست، دوستی عملی لازم است. ﴿يُحِبُّونَ... يُؤْتِرُونَ﴾
- ۱۱- بخشش از سر سیری کمال نیست، بخشش با وجود نیاز مهم است. ﴿يُؤْتِرُونَ... وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾

۱. تفسیر نورالثقلین.

- ۱۲- رستن از بخل، مایه رستگاری است. ﴿مَنْ يوق شح نفسه... هم المفلحون﴾
 ۱۳- بخل با نفس عجیب است. اگر کسی از بخل دور شود نه تنها از مال بلکه از جان نیز می تواند بگذرد. ﴿یوق شح نفسه﴾
 ۱۴- بخیل، رستگار نمی شود. ﴿مَنْ يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون﴾

﴿۱۰﴾ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا
 الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا
 رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ

و کسانی که بعد از مهاجرین و انصار آمدند، می گویند: پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما سبقت گرفته اند بیامرز و در دل های ما کینه مؤمنان را قرار نده. پروردگارا همانا تو رؤف و مهربانی.

نکته ها:

- در آیات قبل، از مهاجرین و انصار ستایش شد و در این آیه سخن از تابعین است که تمام مسلمانان پس از پیامبر را می تواند شامل شود.
- در آیات ۸ تا ۱۰ به عوامل وحدت اشاره شده است:

محبت. ﴿يحبون من هاجر اليهم﴾

ایشان. ﴿و يؤثرون على انفسهم﴾

دعا. ﴿اغفر لنا و لاخواننا الذين﴾

خدمت. ﴿تبوءو الدار﴾

دوری از حرص و حسد. ﴿لا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا...﴾

دوری از بخل. ﴿یوق شح نفسه﴾

اخوت. ﴿اغفر لنا و لاخواننا﴾

سعه صدر و نداشتن کینه. ﴿لا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا﴾

مغفرت و استغفار

پیش از دویست بار موضوع مغفرت و واژه‌های آن در قرآن مطرح شده است. هم خودمان باید استغفار کنیم و هم از اولیای خدا بخواهیم که برای ما استغفار کنند. ﴿یا اباانا استغفر لنا﴾^(۱) البته استغفار برای مشرکان و منافقان اثری ندارد. ﴿سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر﴾^(۲)، ﴿ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یتستغفروا للمشرکین﴾^(۳) حتی فرشتگان برای مؤمنان استغفار می‌کنند. ﴿و یتستغفرون للذین آمنوا﴾^(۴) اما عوامل مغفرت الهی عبارتند از:

- ۱- اطاعت از رهبر آسمانی: ﴿فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم﴾^(۵)
- ۲- تقوا: ﴿ان تتقوا الله... یغفر لکم﴾^(۶)
- ۳- عفو از مردم: ﴿و لیعفوا... الا تحبون ان یغفر الله لکم﴾^(۷)
- ۴- کلام مستدل و محکم: ﴿قولوا قولا سدیداً... یغفر لکم﴾^(۸)
- ۵- قرض الحسنه: ﴿ان تقرضوا الله... یغفر لکم﴾^(۹)
- ۶- توبه: ﴿و من یعمل سوءاً او یظلم نفسه ثم یتستغفر الله یجد الله غفوراً رحیماً﴾^(۱۰)

پیام‌ها:

- ۱- مکتب کامل مکتبی است که برای پیروان آینده خود نیز طرح کمال و رشد داشته باشد. ﴿و الذین جاءوا من بعدهم﴾
- ۲- دعای خیر برای گذشتگان، وظیفه آیندگان است. ﴿و الذین جاؤوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر... الذین سبقونا بالایمان﴾
- ۳- برای جلوگیری از سوء تفاهم، ابتدا از لغزش‌های خود استغفار کنیم و سپس لغزشهای دیگران. ﴿اغفر لنا و لاخواننا﴾

۱. یوسف، ۹۷.	۲. منافقون، ۶.	۳. توبه، ۱۱۳.
۴. غافر، ۷.	۵. آل عمران، ۳۱.	۶. انفال، ۲۹.
۷. نور، ۲۲.	۸. احزاب، ۷۰ - ۷۱.	۹. تغابن، ۱۷.
۱۰. نساء، ۱۱۰.		

- ۴- تمام مسلمانان با هم برادرند و برای یکدیگر دعا می‌کنند. «اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان»
- ۶- سابقه در ایمان، یک ارزش است. «سبقونا بالایمان»
- ۷- مؤمن، مصونیت از گناه ندارد، ولی هرگاه گناهی مرتکب شد، بلافاصله استغفار می‌کند. «اغفر لنا و لاخواننا»
- ۸- برادری واقعی، در پرتو ایمان است. «اخواننا الذین سبقونا بالایمان»
- ۹- در اخوت و برادری دینی، زمان و مکان و نژاد مطرح نیست. «اخواننا الذین سبقونا بالایمان»
- ۱۰- با دعای خیر، کینه‌ها را از دل دور کنیم. «ربنا اغفر... لاخواننا... لا تجعل غلاً للذین آمنوا»
- ۱۱- مؤمن، بدخواه دیگران نیست. «لا تجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا»
- ۱۲- خودسازی بدون استمداد از خداوند نمی‌شود. «ربنا... لا تجعل فی قلوبنا غلاً»
- ۱۳- در اصلاحات باید به سراغ ریشه‌ها رفت. ریشه بسیاری از گناهان، کینه و حسادت و دشمنی است که باید ریشه‌کن شود. «لا تجعل فی قلوبنا غلاً»
- ۱۴- رأفت و رحمت خداوند پشتوانه اجابت دعاهاست. «اغفر... انک رؤف رحیم»

﴿ ۱۱ ﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

آیا به منافقان نظر نکردی که به برادران خود، کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیدند، می‌گویند: اگر شما رانده شدید ما نیز با شما خارج خواهیم شد و درباره شما از هیچ کس پیروی نخواهیم کرد و اگر مورد هجوم و جنگ قرار گرفتید قطعاً ما شما را یاری خواهیم کرد و خداوند شاهد است که این منافقان دروغ گویند.

نکته‌ها:

- بعد از ستایش از مهاجران و انصار و تابعین، این آیات، چهره منافقان و کفار را که در کنار هم و در برابر آنان ایستاده‌اند، ترسیم می‌کند. آری یکی به مغفرت و آمرزش دعوت می‌کند و یکی به لجاجت و مقاومت.
- در تفاسیر می‌خوانیم: منافقان برای یهودیان پیمان شکنی که مورد قهر پیامبر اسلام قرار گرفته بودند پیام فرستادند که شما سنگر خود را رها نکنید که ما با شما هستیم.
- با توجه به آیه ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾^(۱) که برادری را تنها مخصوص اهل ایمان می‌داند، باید گفت: برادری منافق با کافر، برادری صوری و ظاهری است. ﴿لَا خَوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾ در برادری حقیقی، ایثار است ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾ ولی در برادری ظاهری، حتی یاری نیست. ﴿لَنُنصِرَنَّكُمْ وَاللَّهُ شَهِيدٌ لِّكَاذِبِينَ﴾

پیام‌ها:

- ۱- در صدر اسلام، منافقانی بودند که با کفار روابط مخفیانه و خائنه داشتند و با وعده‌های خود مایه امید آنان بودند. ﴿الْم تَرَىٰ إِلَى الَّذِينَ نَاقَتُوا...﴾
- ۲- رهبر جامعه اسلامی، باید از روابط منافقان داخلی با دشمنان خارجی آگاه باشد. ﴿الْم تَرَىٰ﴾
- ۳- منافق، برادر کافر است. ﴿ناقتوا... لاخوانهم الذين كفروا﴾
- ۴- همه‌ی اهل کتاب در برابر مسلمانان نایستاده‌اند، تنها گروهی در صدد توطئه و دشمنی هستند. ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾
- ۵- دروغگو برای اینکه دیگران را به باور بکشاند، سخن خود را قاطعانه مطرح می‌کند. ﴿لَنُخْرِجَنَّكُمْ... لَنُنصِرَنَّكُمْ﴾
- ۶- منافق، در مسائل سیاسی و اجتماعی، تابع و مطیع رهبری اسلامی نیست. ﴿لَا نَطِيعُ فِیْكُمْ أَحَدًا أَبَدًا﴾

۷- منافقان، حتی به دوستان خود نیز دروغ می‌گویند. ﴿وَاللَّهُ يَشْهَدُهُمْ لَكَذِبُونَ﴾

﴿۱۲﴾ لَيْنٌ أَخْرَجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَيْنٌ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَ
لَيْنٌ نَّصَرُواهُمْ لِيُؤْتِنَ الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ

همانا اگر کفار اخراج شوند، منافقان با آنان خارج نخواهند شد و اگر مورد
تهاجم و جنگ قرار گیرند، منافقان آنان را یاری نخواهند کرد و اگر به
یاری آنان برخیزند، (هنگام خطر) به آنان پشت خواهند کرد. سپس (هیچ
یک از کفار و منافقان) یاری نمی‌شوند.

پیام‌ها:

- ۱- خبر از شکست کفار و پای بند نبودن منافقان به تعهدات خود، سبب تقویت
روحیه مسلمانان است. ﴿لا یخرجون معهم... لا ینصرونهم﴾
- ۲- از تبلیغات پر طمطراق منافقان نهراسید که آنان، مرد عمل نیستند و خیلی زود
میدان را خالی می‌کنند. ﴿لا یخرجون... لا ینصرون... لیوتن الادبار﴾
- ۳- زشتی نفاق به قدری است که خداوند به کفار، نسبت به ناجوانمردی منافقان
هشدار می‌دهد. ﴿لا یخرجون... لا ینصرون﴾
- ۴- عاقبت نفاق، خواری و تنهایی است. ﴿لا ینصرون﴾

﴿۱۳﴾ لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ

قطعاً ترس و وحشتی که از شما در دل منافقان است، سخت‌تر از خوفی است که
آنان از خدا دارند و این به خاطر آن است که آنان فهم و معرفتی ندارند.

نکته‌ها:

- «رهبة» به معنای ترس و وحشت عمیق است که آثار آن در عمل ظاهر می‌شود.
- این آیه به منزله دلیل آیه قبل است که منافقان، حاضر به جنگ نیستند و اگر به جبهه
آیند، فرار می‌کنند، زیرا آنان ایمان ندارند و قدرت الهی را نمی‌شناسند ولی برق شمشیر را

می بینند و از شما بیش از خدا می ترسند.

پیام‌ها:

- ۱- مؤمن دارای اُبهت و هیبت است. ﴿لَا تَمُتُوا رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ﴾
- ۲- ترس از مردم، به جای ترس از خدا، نشانه روشن نفاق است. ﴿لَا تَمُتُوا رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ﴾
- ۳- منافقان نمی دانند که رمز عزّت و قدرت مسلمین، اراده و لطف خداوند است. ﴿لَا يَفْقَهُونَ﴾
- ۴- هراس از مردم و نترسیدن از خداوند، به خاطر سطحی نگری و سبک سری است. ﴿لَا تَمُتُوا رَهْبَةً... لَا يَفْقَهُونَ﴾

﴿۱۴﴾ لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرْيٍ مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ
بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقَلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ
قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ

منافقان (به قدری ترسو هستند که) به طور جمعی با شما نمی جنگند جز در مناطق حفاظت شده یا از پشت دیوارها، درگیری آنان میان خودشان سخت است، تو آنان را متحد می پنداری در حالی که دل‌ها ایشان پراکنده است. این به خاطر آن است که آنان گروهی هستند که نمی اندیشند.

نکته‌ها:

- «قَرْيٍ» جمع «قریة» به محل اجتماع مردم گفته می شود، شهر باشد یا روستا. «محصنة» از «حصن» به معنای قلعه است. «قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ» یعنی مناطقی که از طریق دیوار یا خندق و یا برج حفاظت می شود.
- ارزش و نقش و برکات وحدت و اتحاد، با کمی اندیشه و تعقل بر همه روشن می شود، لذا پایان آیه فرمود: ﴿قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾ ولی پی بردن به اینکه تمام قدرت از آن خداست و ما

نباید از انسان‌ها بیش از خدا بترسیم، به یک معرفت و توحید ناب و عمیق نیاز دارد و لذا آیه قبل با «قوم لایق‌هون» پایان یافت.

پیام‌ها:

- ۱- ارزیابی روحیات دشمن و هم‌پیمانان آنان و شیوه جنگی دشمن لازم است.
«لا یقاتلونکم جمیعاً الا... تحسبهم جمیعاً و...»
- ۲- مراقب باشید که منافقان، مناطقی محفوظ و مصون از دسترس شما برای خود درست نکنند که در این صورت، خطر آنان جدی می‌شود. «لا یقاتلونکم... الا فی قری محصّنة»
- ۳- اتحادهای صوری که بدون گرایش باطنی باشد ارزشی ندارد. «تحسبهم جمیعاً و قلوبهم شتی»
- ۴- امکانات و تجهیزات مادی و فیزیکی، رمز داشتن امنیت نیست. در میان کفار با آن همه تجهیزات مسائلی وجود دارد. «قری محصّنة... بأسهم بینهم شدید»
- ۵- تحقیر و تضعیف دشمن لازم است. «قوم لایق‌هون... قوم لایعقلون»
- ۶- اختلافات در جنگ، نشانه بی‌عقلی است. «لا یقاتلونکم جمیعاً... قلوبهم شتی... لایعقلون»

﴿۱۵﴾ كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

(مَثَلِ یهود بنی نضیر) مَثَلِ کسانی است که چندی قبل از آنان بودند (و با وعده‌های منافقان اغفال شدند) و تلخی و ناکامی انحراف خود را چشیدند و برایشان عذاب دردناکی است.

نکته‌ها:

- «وبال» به معنی عواقب سوء یک امر است.
- مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود ولی یهودیان بنی نضیر، فریب وعده‌های منافقان را خوردند و فکر نکردند که این منافقان، چندی قبل همین وعده‌ها را به یهودیان

بنی قینقاع دادند و وفا نکردند.

پیام‌ها:

- ۱- در شناخت افراد و گروهها، به سابقه آنها مراجعه کنید. ﴿کَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾
- ۲- رهبر جامعه، باید از تاریخ اقوام و گروهها آگاه باشد. ﴿کَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾
- ۳- در تبلیغ و تربیت، از نمونه‌هایی استفاده کنید که آشنایی مردم با آن آسان‌تر باشد. ﴿قَرِيبًا﴾
- ۴- تلخی‌های مادی، پرتوی از کیفر کفّار است. ﴿ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ﴾
- ۵- تاریخ دارای قانون و سنت‌های ثابت است. کفّار اگر راهی را رفتند، مزه تلخ آن را چشیدند، شما هم اگر آن را بروید، خواهید چشید. ﴿ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ﴾
- ۶- تلخی‌ها و شیرینی‌ها، نتیجه عملکرد خود ماست. ﴿وَبَالَ أَمْرِهِمْ﴾
- ۷- همکاری با منافقان، هم در دنیا عذاب دارد و هم در آخرت. ﴿ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

﴿۱۶﴾ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ
مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ

(فریب اهل کتاب از منافقان،) مثل (اغفال) شیطان است آن گاه که به انسان گفت: کافر شو، پس چون کفر ورزید، گفت: من از تو تبرّی می‌جویم، من از خداوندی که پروردگار جهانیان است می‌ترسم.

﴿۱۷﴾ فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاؤُ
الظَّالِمِينَ

پس سرانجام آن دو، (شیطان و کافر) آن است که جاودانه در آتشند و این کیفر ستمگران است.

نکته‌ها:

□ این آیه در ادامه آیه قبل، منافقان را به شیطان تشبیه کرده است که همواره به مردم وعده می‌دهد ولی وعده‌هایش جز فریب نیست. چه بسیارند افراد و حکومت‌های شیطان صفت که وعده‌هایی به وابستگان خود می‌دهند، ولی روز خطر آنان را به حال خود رها می‌کنند.

□ ابن عباس در ذیل این آیات، این ماجرا را نقل می‌کند:

در بنی اسرائیل، عابدی بود به نام برصیصا که سال‌ها عبادت می‌کرد و مشهور شد و مردم مریض‌های خود را نزد او می‌آوردند. تا این که روزی زنی از اشراف را نزد او آوردند، شیطان او را وسوسه کرد و او به آن زن تجاوز کرد. سپس او را کشت و در بیابان دفن کرد. برادران زن فهمیدند و مسئله شایع شد و عابد از موقعیت خود سرنگون گشت. حاکم وقت او را احضار و او به گناه خود اقرار کرد و حکم صادر شد که به دار آویخته شود. در این هنگام شیطان نزد او مجسم شد که وسوسه من تو را به این روز انداخت، اگر به من سجده کنی تو را آزاد می‌سازم. گفت: توان سجده ندارم، گفت: با ابرو به من سجده کن، او با اشاره سجده کرد ولی به هر حال کشته شد.^(۱)

□ شیطان، هر کس را به نحوی گمراه و از راه به دور می‌کند:
عابد بنی اسرائیل از راه عبادتش به گناه گرفتار می‌شود.

قارون به علم و مدیریتش مغرور می‌شود. ﴿علی علم عندی﴾^(۲)
بلعم باعورا با داشتن اسم اعظم به سراغ هوس‌های خود می‌رود. ﴿آتیناه آیاتنا فانسلخ منها﴾^(۳)

سامری به علم و هنر خود مغرور می‌شود. ﴿بصرت بما لم يبصروا﴾^(۴)
یکی به مال و ثروتش مغرور می‌شود. ﴿فلما اتاهم من فضله بخلوا به﴾^(۵)
دیگری به فرزندان پسر. ﴿و بنین شهودا﴾^(۶)

۱. تفاسیر مجمع‌البیان، قرطبی و روح‌البیان.
۲. قصص، ۷۸.
۳. اعراف، ۱۵۷.
۴. طه، ۹۶.
۵. توبه، ۷۶.
۶. مدثر، ۱۳.

دیگری به حکومت. ﴿أليس لي ملك مصر﴾^(۱)
و دیگری به برج و بارو. ﴿جابوا الصخر بالواد﴾^(۲)، ﴿تنحتون من الجبال بيوتا﴾^(۳)

شباهت‌های منافقان با شیطان

هر دو دشمنند: ﴿انته لكم عدو مبين﴾^(۴)، ﴿هم العدو﴾^(۵)
هر دو مردم را به فحشا و منکر می‌خوانند: ﴿يامرکم بالفحشاء﴾^(۶)، ﴿يامرون بالمنکر﴾^(۷)
از هر دو باید دور شد: ﴿ولا تتبعوا خطوات الشيطان﴾^(۸)، ﴿فاحذروهم﴾^(۹)
هر دو چند چهره‌اند: ﴿کمثل الشيطان اذ قال للانسان اکفر... قال اني بري منك﴾، ﴿و اذا لقوا
الذين آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا معکم﴾^(۱۰)
هر دو با شعار خیرخواهی، اغفال می‌کنند: ﴿هل ادلك على شجرة الخلد﴾^(۱۱)، ﴿قالوا انما نحن
مصلحون﴾^(۱۲)
جایگاه هر دو دوزخ است: ﴿انها في النار﴾^(۱۳)، ﴿ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار﴾^(۱۴)

پیام‌ها:

- ۱- برای اثبات مطلب یا نفوذ بیشتر در مخاطب، می‌توان از چند نمونه و تجربه استفاده کرد. ﴿کمثل الذين من قبلهم... کمثل الشيطان﴾
- ۲- وسوسه‌ها و تحریکات منافقان، نمونه‌ای از وسوسه‌های شیطان است. ﴿کمثل الذين... کمثل الشيطان﴾
- ۳- شیطان، فقط دعوت به انحراف می‌کند، این انسان است که با اختیار خود، انحراف را می‌پذیرد. ﴿اکفر... فلما کفر﴾

۱. زخرف، ۵۱.	۲. فجر، ۹.	۳. شعراء، ۱۴۹.
۴. یس، ۶۰.	۵. منافقون، ۴.	۶. بقره، ۲۶۸.
۷. توبه، ۶۷.	۸. بقره، ۲۰۸.	۹. منافقون، ۴.
۱۰. بقره، ۱۴.	۱۱. طه، ۱۲۰.	۱۲. بقره، ۱۱.
۱۳. حشر، ۱۷.	۱۴. نساء، ۱۴۵.	

- ۴- شیطان، رفیق نیمه راه است. ﴿اکفر فلما کفر قال انی بریء﴾
 ۵- کار انسان به جایی می‌رسد که شیطان هم از او برائت می‌جوید. ﴿انّی بریء منک﴾
 ۶- شیطان و منافقان، خوف از خدا را توجیهی برای خلف وعده خود قرار می‌دهند. ﴿انّی اخاف الله﴾

﴿۱۸﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ
 اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خداوند پروا کنید و هر کس به آن چه برای فردای (قیامت) خود فرستاده است بنگرد. باز هم از خدا پروا کنید که خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاهی عمیق دارد.

نکته‌ها:

□ فرمان تقوا در این آیه تکرار و تأکید شده است که می‌تواند معانی متعددی داشته باشد، از جمله:

- تقوای اول مربوط به اصل کار و تقوای دوم مربوط به کیفیت آن باشد.
 تقوای اول مربوط به انجام کار خیر و تقوای دوم مربوط به ترک محرمات باشد و شاید تقوای اول مربوط به توبه از گذشته و تقوای دوم مربوط به ذخیره آینده باشد.
 □ در روایات می‌خوانیم: با نیمی از یک دانه خرما، یا اگر ندارید با سخنان خوب، دل‌هایی را شاد کنید تا در قیامت که خداوند می‌پرسد: من به تو چشم و گوش و... دادم چه ذخیره‌ای فرستادی، شرمنده نباشیم. زیرا در آن روز بعضی به هر سو می‌نگرند، ولی ذخیره‌ای که وسیله نجاتشان باشد از پیش نفرستاده‌اند.^(۱)

۱. تفسیر نورالثقلین.

پیام‌ها:

۱- ایمان، زمینه تقوا و شرط ثمر بخشی ایمان، داشتن تقوا است. ﴿یا ایها الذین آمنوا اتقوا﴾

۲- به امید کار خیر وارثان نباشیم، هر کس به فکر قیامت خود باشد. ﴿نفس﴾
 ۳- در آنچه به عنوان عمل صالح ذخیره می‌کنیم، دقت کنیم. ﴿ولتتظر نفس ما قدّمت لغد﴾

۴- محاسبه نفس لازم است. ﴿ولتتظر نفس﴾ (اگر امروز دقت نکنیم، دقت فردا سبب شرمندگی خواهد بود. ﴿یوم ینظر المرء ما قدّمت یداه و یقول الکافر یا لیتنی کنت تراباً﴾^(۱))

۵- قیامت، نزدیک است. ﴿لغد﴾ (چنانکه در جای دیگر نیز می‌فرماید: ﴿انهم یرونه بعیدا و نراه قریباً﴾^(۲))

۶- آینده‌نگری و عاقبت‌اندیشی، لازمه‌ی ایمان است. ﴿ما قدّمت لغد﴾
 ۷- تقوا زمینه محاسبه نفس و محاسبه نفس، سبب رشد و تقویت تقوا است. ﴿و لتتظر نفس﴾ میان دو ﴿اتقوا الله﴾ قرار گرفته است.

۸- هیچ کس در هیچ مرحله‌ای خود را ایمن نداند. ﴿یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله... و اتقوا الله﴾

۹- ایمان به خبیر بودن خداوند، وسیله تقوا است. ﴿واتقوا الله... ان الله خبیر﴾

﴿۱۹﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ

الْفَاسِقُونَ

همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا نیز آنان را به خود فراموشی گرفتار کرد. آنان همان فاسقانند.

۱. نبأ، ۴۰.

۲. معارج، ۶.

﴿۲۰﴾ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ الْفَائِزُونَ

اهل آتش و اهل بهشت یکسان نیستند، اهل بهشت همان رستگارانند.

نکته‌ها:

□ مصداق روشن کسانی که خداوند را فراموش کردند، منافقانند. در آیه ۶۷ سوره توبه درباره منافقان می‌خوانیم: ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيهِمْ﴾ البته خداوند فراموشکار نیست، بلکه لطف خود را از آنان باز می‌دارد. ﴿و ما كان ربك نسيا﴾^(۱)

□ غفلت و فراموشی، خطرناک‌ترین آفت انسان است. قرآن می‌فرماید: گروهی از مردم، از چهار پایان بدترند، زیرا غافلند، ﴿اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون﴾^(۲) بنابراین غفلت از خدا ﴿نَسُوا اللَّهَ﴾^(۳)، غفلت از قیامت ﴿نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾^(۴) و غفلت از آیات الهی ﴿اتتك آياتنا فنسيتها﴾^(۵) باعث سقوط انسان به مرحله‌ای پست‌تر از حیوانیت می‌شود.

□ کسی که خدا را فراموش می‌کند، قهراً انسان بی‌راهه، بی‌رهبر، بی‌هدف و بی‌قانون، غرق در شهوات می‌شود و تمام هدف‌ها و عملکردش سلیقه‌ای و مطابق تمایلات و هوس‌های خودش می‌شود و این بزرگ‌ترین خطر برای انسان است.

کسی که لطف او را فراموش کند، مأیوس شده و به بن بست می‌رسد.

کسی که عفو او را فراموش کند، خود را قابل اصلاح نمی‌بیند و دست به هر کاری می‌زند.

کسی که رهبران الهی را فراموش کند، دنبال هر طاغوتی می‌رود و فاسد می‌شود.

کسی که قانون او را فراموش کند، هر روز به سراغ صدایی می‌رود و سر در گم می‌شود.

کسی که راه او را فراموش کند، در میان صدها راه دیگر گم شده و به بیراهه می‌رود.

کسی که اولیای او را فراموش کند، دوستان ناباب او را به بازی می‌گیرند.

۳. توبه، ۶۷.

۲. اعراف، ۱۷۹.

۱. مریم، ۶۴.

۵. طه، ۱۲۶.

۴. ص، ۲۶.

کسی که نعمت‌های خدا را فراموش کند، متملق دیگران می‌شود.

- کسی که خدا را فراموش کند، قهراً اهداف حکیمانه‌ی او در مورد آفرینش انسان را فراموش خواهد کرد و هرکه هدف خلقتش را فراموش کند، عمر، سرمایه و استعدادش را هدر می‌دهد.
- انسان فطرتاً خداشناس است و فراموشی، عارض بر او می‌شود. کلمه «نسیان» در موردی است که قبلاً علم و توجه باشد.

پیام‌ها:

- ۱- مؤمنان، در معرض غفلت از یاد خدا هستند و نیاز به هشدار دارند. ﴿یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله... و لا تكونوا کالذین نسوا الله﴾
- ۲- گام اول، از خود انسان است، خودفراموشی کیفر الهی است. ﴿نسوا الله فانساهم﴾

۳- کیفر الهی متناسب با عمل است. ﴿نسوا الله فانساهم انفسهم﴾

۴- گناه، ثمره غفلت از یاد خداست. ﴿نسوا الله فانساهم انفسهم اولئک هم الفاسقون﴾

﴿۲۱﴾ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

اگر این قرآن را بر کوهی نازل کرده بودیم، بی شک آن کوه را از خشیت خداوند، خاشع و فرو پاشیده می‌دیدیم. ما این مثال‌ها را برای مردم می‌زنیم، شاید بیاندیشند.

پیام‌ها:

- ۱- یکی از شیوه‌های تربیت، توبیخ غیر مستقیم است. ﴿لو انزلنا هذا القرآن... تلك الامثال نضربها...﴾
- ۲- قرآن، کتاب الهی کمبودی ندارد، مردم قابلیت لازم را ندارند. ﴿لو انزلنا هذا...﴾
- ۳- استفاده از تمثیل در بیان حقایق معنوی، شیوه‌ای قرآنی است. ﴿لو انزلنا هذا...﴾

القرآن علی جبل...»

۴- چگونه است که کوه با آن صلابت، در برابر عظمت قرآن خاشع است، اما قلب برخی انسان‌ها، از سنگ سخت‌تر؟ «لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً...»

۵- هستی، شعور دارد. اگر قرآن بر کوه نازل می‌شد، خشوع و خشیت از آن ظاهر می‌گشت. «لرأیته خاشعاً متصدّعاً من خشية الله»

۶- خشوع و خشیت، ثمره‌ی تفکر در آیات الهی است. «خاشعاً متصدّعاً... لعلهم يتفكرون»

۷- امثال و تمثیلات قرآنی، نیاز به تدبیر و تفکر دارد و گرنه به درستی درک نمی‌شود. «تلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون»

﴿۲۲﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

او خدایی است که معبودی جز او نیست، به غیب و شهود آگاه است. او مهربان و بخشنده است.

نکته‌ها:

- در روایات، برای تلاوت آیات آخر سوره حشر، سفارش بسیار شده و برکات گوناگونی برای آن بیان گردیده، که از جمله آن، بخشیده شدن گناهان و رسیدن به مرز مقام شهید است.
- احتمال می‌رود که انسان در میان اسمایی که در این آیات آمده است، به اسم اعظم دست پیدا کند، زیرا در این آیات، حدود پانزده و یا با عنایتی، هجده صفت از صفات الهی آمده است که هر کدام نشانگر کمالات بی انتهای اوست.
- معبود واقعی، وجودی است که علم و رحمت و قداست و عزت و قدرت و عظمت و احاطه کامل را داشته باشد و چون این صفات مخصوص خداوند است، پس معبودی جز او نیست.
- در قرآن هر کجا غیب و شهود کنار هم آمده، ابتدا غیب آمده و سپس شهود و این اشاره است یا به اهمیت آن یا به کثرت موارد آن.

□ امام صادق علیه السلام فرمود: «الغیب ما لم یکن و الشهادة ما قد کان»^(۱) غیب آن است که واقع نشده و شهود آن است که وجود یافته است.

پیام‌ها:

- ۱- یکتایی و یگانگی، اولین و مهم‌ترین اصل در صفات الهی است. ﴿هو الله الذی الا اله الا هو﴾
- ۲- او که همه به دنبال اویند، خداست. ﴿هو الله﴾
- ۳- علم خداوند به غیب و شهود یکسان است. ﴿عالم الغیب و الشهادة﴾
- ۴- با اینکه خداوند همه چیز را می‌داند ﴿عالم الغیب و الشهادة﴾ ولی با رحمت با بندگان برخورد می‌کند. اگر علم او بیم‌آور است، رحمت او امیدبخش است و در تربیت، انسان باید بین بیم و امید باشد. ﴿الرحمن الرحیم﴾
- ۵- هر موجودی جز خدای یکتا، فاقد علم و رحمت گسترده است. ﴿هو... عالم الغیب... هو الرحمن الرحیم﴾

﴿۲۳﴾ هُوَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ

الْمُهَيِّمُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ

اوست خدای یکتا که معبودی جز او نیست فرمانروا، منزّه از هر عیب، سلامت‌بخش، ایمنی‌بخش، مسلط بر همه چیز، قدرتمند شکست‌ناپذیر، صاحب جبروت و کبریایی. از هر چه برای او شریک قرار می‌دهند منزّه است.

نکته‌ها:

- «مَلِك» به معنای مالک امور مردم و اختیاردار حکومت آنان است. «قُدُّوس» به معنای پاک و منزّه از هر عیب و نقص، «مُهَيِّم» به معنای سلطه و سیطره و مراقبت است. «جَبَّار» به دو معنای قادر بر جبر و جبران‌کننده آمده است.

۱. تفسیر راهنما؛ معانی الاخبار، ص ۱۴۶.

- «سلام» یعنی کسی که با سلام و عافیت برخورد می‌کند، نه با جنگ و ستیز و یا شرّ و ضرر. «مؤمن» نیز یعنی کسی که به تو امنیت می‌دهد و تو را در امان خود حفظ می‌کند.^(۱)
- حاکمان بشری سر تا پا عجز و نیاز و محدودیت و نقص هستند و مردم از آنان در امان نیستند. اما خداوند متعال، فرمانروایی است که هم قداست دارد و از هر عیب و نقصی به دور است، هم ایمنی بخش است، هم بر همه چیز سیطره و نفوذ دارد، دارای قدرتی نفوذناپذیر است، جبران کننده است و عظمت و کبریایی دارد.

پیام‌ها:

- ۱- یکتا معبود هستی، کسی است که فرمانروایی مطلق دارد. ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ﴾
- ۲- فرمانروایی خداوند، از هر گونه ظلم و کاستی به دور است و مملو از قداست می‌باشد. ﴿الْقُدُّوسُ السَّلَامُ﴾
- ۳- خداوند هیچ گونه ضرری به خلق خود نمی‌زند. ﴿السَّلَامُ﴾
- ۴- خداوند، احاطه کامل بر هستی دارد. ﴿الْمُهَيَّمِنُ﴾
- ۵- پندارهای مشرکان درباره‌ی خداوند، نادرست است. ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾

﴿۲۴﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

اوست خداوند آفریننده، پدیدآورنده و صورت بخش، بهترین نام‌ها و صفات برای اوست. آنچه در آسمان‌ها و زمین است، تسبیح‌گوی اویند و اوست توانای بی‌همتا و دانای با حکمت.

نکته‌ها:

- «بارئ» به معنای پدید آورنده‌ای است که پدیده‌هایش از یکدیگر متمایز و متفاوت باشند.
- این تنها سوره‌ای است که آغاز و پایانش با تسبیح الهی است. ﴿سَبِّحْ لِلَّهِ... يَسْبِحُ لَهُ...﴾ آیه

۱. تفسیر المیزان.

اول آن سخن از عزّت و حکمت است و آیه آخر آن با عزیز حکیم پایان یافت.

پیام‌ها:

- ۱- خداوند، آفریننده‌ای است که در آفرینش مخلوقاتش، از کسی یا جایی الگوبرداری نکرده است، بلکه خود، صورت بخش پدیده‌هاست. ﴿الخالق الباریء المصوّر﴾
- ۲- کسی که تمام کمالات را داراست، سزاوار تسبیح همه هستی است. ﴿له الاسماء الحسنی یسبّح له...﴾
- ۳- تسبیح موجودات، نشانه نوعی علم و شعور در هستی است. ﴿یسبّح له ما فی السموات و الارض﴾
- ۴- تسبیح موجودات، تذکّری به انسان‌هایی است که اهل تسبیح نیستند. ﴿یسبّح له ما فی السموات و الارض﴾
- ۵- قدرت خداوند همراه با حکمت است نه ستم و تجاوز. ﴿هو العزیز الحکیم﴾

«و الحمد لله ربّ العالمین»